

تاریخ اکتفی شهادت امیر

۷۶

متعال فرمود کلام است که با اهل بیت نو خواهد رسید بعد از نوازگشته شدن آناعلی این بخطاب شهادت داشت
نود شنام و عنف و در شیوه سر زدن و معموم خواهند کرد او را از حق خود و بیشتر و غب خواهند نکرد او را مشم بر او خواهند کرد
و در این کار او را شنبه خواهند کرد حضرت فرمود پروردگار امین کرد و آنچه اند نمود از نو نویش و صبر و بطلب ام تا دختر بود مظلوم
خواهد شد و از اذن برای خواهند نمود از اذادختر آنکه نواز برای افراد خواهی دارد و درین کار اخواه
زدد و فیض کار خواهند نمود و بجهت اینکه از نیاز اینست که در این حالت خواهند شد و مدلات خوارجی و از این خواهند کرفت و کسی منع
خواهد کرد اشتبهای اینست مرا از اینجا نهاده دستیت با دکنند و ازان ضرب فرزندی که در شکم او باشد بینند از دوازده شدت آن خوب شجاع
شهید کرد و حضرت فرمود آن الله و آن الله ذا جهون بقول کرد هر کدام پروردگار امین از اینها نمود از نو نویش و صبر طلبی نیام حقش فرمود
که از دختر و برادر دشود پروریم خواهند دستیت میکار و خدا شفید خواهند کرد و اموال از اقارب خواهند نمود و بطبع
خیز و دلایل و حجج خواهند کرد اینکه اینها داشتند و باید اینها را اینجا نهاده و آن الله ذا جهون
و اینها نمود از تو توفیق و صبر و بطلب این حقش فرمود که اما پسر دیگر را پروریم از اینها دلخواهند طلبید و از اینها نمود
شهید خواهند کرد فرزندان و برادران و خویشان و راد و نظر از خواهند شد و حیثیت و راضایع خواهند کرد و خیز و دلایل
خواهند بود و دانحال اشخاص بین خواهند بیست و من باید و اهل بیت دیاران اشها داشت من قدر کرد که کشی او بخوبی خواهند بود بر
جمع اهل میزیس اهل اسماها و زمینهای ابرادر که خواهند کرد از روی جمع و کویه خواهند کرد برادر ملانکه خند که بضرت او بیانه
پاری و رادر پنهان دلایل پنهان و پنهان داده که نیاز بآن پرسنایادی کم و شیعی و الحال در زمینهای دلخواهند کرد و میم دلایل
عادل و دعیل و رادر و دلایل مردم خواهی افکنندانه دلخواهی از مناقصان و کافران خواهند شد که مردم کویند که جرام مردم و این مرد بغل
میرساند حضرت فرمود آن الله و آن الله ذا جهون پرند از جایت حقش رسید که بیانیت با الانصری چون نظر کرد مرد بود برادر که از
مه کن خوش و نیز و از جمیع مردان خوش بوزاری و بایش بود ساطع بود پرور و دانیزد بلکه خود طلبید امین برداش خست با جامیها
نور و بهای جزرو سعادت از جیهین و ظاهر بود پرور میکند و میان دو دیده ایان حضرت را بوسید پر حضرت ملانکه بسیار دید
که بود و راه احاطه کرد و بودند که عدد اینلائمه را بغير فحدا کویند از این حضرت رسول فرمود که ای پروردگار این نمود و این
که خضری خواهد کرد و از برای که مهیا کرد ایند این جاید بسیار را که بود و داویند و حال اینکه مرا وحده مضری کرد و من منتظر
باری و مشم اینها عذر که حال ایشان را بدان کردی بایران من و اهل بیت داشتند و مرل خبر را دیگر اینکه بعد از من بایمانه خواهد
رسید اگر خواهی بتوانی که مرا پاری دلخواهیان برایها بسیک برایشان شم کنند و حال اینکه اینها داشتند امر مرا و قبول کرد و داشتند
از فرمود طلبم فویش و رضایا باری بر صبر را پر خطاب رسیده بین که اما برادر دشون خیزی ای و نزد من این که جسته اماده دایا و عطا کنم
بعینی که برای من مضاہب سینکند و بختی او و ابرخلافی فاصله کو دانم دو دنیا شد و حوض کو در را با و آگذازم که دوستان شما از این
ای و هد و منع کنند از این دشمنان شما و اوجتم و ابرادر سرمه و سلامت کرد اینم داخل جهنم شود و بیرون از دهر کار در دل بقیه
ست گشته از دینیت او بوده باشد و متزل شما فاهمه داد و یکدیگر یه هبیت قرار دهه ایان دو پر و ظاوم مفصول شهید فاپریز و
دو قدم ای امیر خود را بایشان زینت دهم و ایشان داد و فهم ای
بله ای که بایشان دست دوز بایز کنند کان ایشان را کاری دارم زیرا که زیارت کنند کان ایشان زیارت کنند کان بواند و فیکار
کنند کان ثوڑ بیاد کنند کان مند و برقی کارم ای که زیارت کنند کان خود را کاری دارم و هنجه سوال سینکند ایشان از احظای ایشان
و ایشان از دینیت ایشان بیکار و کنند هر که بولخواهی ایشان مطلع کرد و ای
عشر خود باز میدارم و اوراند ایشان که حقیقت را اخاک کر دانده است برخانو خود پر هر که سم کرده است بیرون با فرزندانش و پنهان
کن دیوانی ای اینه مخواهی بدرستیکه من ای
اور ای
دوستان خداوارز و کند که برد بنا بر کرد و نیاز داشت کند و آنکه خود را بندان کرد و کویند کاش با سینه برداش کرد
دیگر وای بیش کاش با بیش

ددملا اغلام باهاده نمایند هما فرماید که اینکه من نظر خود را بپن خلفان من چکو شد و خدمت من اینجا نداشت
جیع مفاسد و اعضاي واخوف من بروزه داده و دل اذجیع ما سوانحه بیشتر و متوجه جناب اقدس من کردند پنگرمه تلا
کواه باشد که شعبان و سبنا و را از اش در نفع آمیز کردند و خدمت خود بخوبی داشتند
که چون جگر کوشة خود را دیدم بر پیشی غیرها و بعد از خود کردند و گوان عندهای که از جفا کاران امت با خواهد داشت
دو دن باشد در خانه او که بیش از شرف و محبت و مکرمت مذکور و خواری داده و رعایت حرمها نداشتند و همچو از شرم نداشت
و فدک را که خدا با وداده ازا و باز استاند و اورا از هر راث من فمع نمایند و از هر طرف که نظر کند نه باشند بلکه که از هر راث
که او را فخری نمایند و پرمان این امت با درهم نهایند و با سرمی از دارند و افراد کند کم با اینها و باعذله همچو کن نهاید او
رسان چندان که نفع و زاری کند همچو کرا و را باری نکند و پسنه بعد از من مجزون و در دنار و مکری و فنا کریه و زاری
و ناله و بیقراری نمایند که این قطاع و حق را بپارداز و اه جانو زاز دل پر خم بر کند و زمان پیچه بر این امر کردند و از این حیث
از کافون سینه اش مشعل کرد و چون شب کوشیده داد از نلاون فران مرا که در ناز همچو نیزه نشود زاد زار بناهه و بادعیت
دولت زمان بد روزگار کند و بمناسبت و خواری خود نویه کند در انویت حقیقیانه و قلم کو و بیان ملام اعلاه زاده مدنیان عالی
بالا را میسر و کرداند و بد لداری و بفرستند و از دنار کند بندائی که میم دختر عیان را کرد که با افاطه افتخار لریان و اینکه مع الراکبه
بعنای فاطه افتخار و خصیع کن برای پرده کاد خود و سجد کن و رکوع کن با رکوع کشید کان انکاه ازان جلوی که از بدرین خلق خد
عینی الخطاب خود را باشد صاحب فرش کرد و جمع او اشنداد نماید و برقش دد و ایام بیکر و غریب بخواهد حضیقیانه و نعم مادر
جهیز دایپرستاری و بفرستند که در وحشت و بیکر اینها و باشد و دمیش دلم بیمار او نمایند چون از مرض وال مجفای امت تبتل ایند
پیاز بد دکاه هنیاز بار دکه باز خدا با مشافی اینها نوکردند ام و از زندگانی سیکشم و از جفا این امت نیشان ام و از عنای
دینای هزار ملوک کشم و از مفارقی بد روزگار بیعافت کردند ام مراد در وصاف رضوان و ضریافت جهان بیکر خود ملحوظ
کردان پر حضیقی اینها او و اینزد من اود دو اوقی کوئی که اذا هم بیکر ساله بین ملحوظ شود او باشد چون همکن و بجموع بزرگ من اینکه
اضعیت بد رکاه فاضی الحاجات بروادم و خوش برآدم که خداوند اظام ایمان ناطه را بعد از خود مغتسب کردان و هر که خویجکو شیر
مرا عصب کوده اد را بکار از خود مغایب کردان و خوار و بمقدار کن هر که او و اخواز کوئه نمیشه در این جهت بدار هر که در برشکم او
زده و فرزندان او و اشیه کرد و صریح اینکه من کنم ملانکه اینها اینها امین کوئند پرسید عالم فرمود که اما امام حسن اینها و فرزند
پسندیده و نور دیده منش و در وشنائی پیش و شروع دل منش و او ستد و مهیه و بیرون جوانان اهل بیان و جنت و خلیفه خداش
و بعد از پدرش بخلافان کشتم او کفته منش و کوئه او کرد هم منش و هر که من اینها و کند من اینها من کرمه ایش و هر که عظیف خداش
حال فتن کرد چون برجای باکمال افنظر کرم شدی اینکه بعد از من بروی خواهند کرد بخاطر از ددم و بیکر و همچو مظلومی
او کوئیم زیارا که بعد از من اصحاب از افیض و بیهی از دهیان دشمنان جفا کار بکارند پسنه در محنت و شفقت و حنای باشد
نانکه او را بزم فرمیزند کند و مانکه ارض و سعادت کر و بکار ملا اعلی دنایان جگر کوشه من بگریند ایمان و زمین در مصلحت
او اشک خوین از دیده بیار دو رو فیاض که دیده ایان بپیشود چشم او در وشن باشد و هر که در فقریه او اند و همکن باشد
در روز بزرگ دهای خلایق همکن کرد دل او شاد و ختم باشد و هر که در روضه مطهران ایمان مظلوم او را زیارت کند مدد
او بضریط ثابت باشد در روز بزرگ نهاده ایان برضیط لززان باشد و ایمان حسین پیر و فرزند دل بند و این دل مفهیان
و او بیشین مردمان و ایمان ملایان ایت بعد از بد و برا و خود او اینها بیهی ایان و فرزند در من رماند کان و جنت خداوند عالم
داوهیزین جوانان اهل بیان و بیان و بیکاری و بیرونی این اشنا ایمان ایمان منش و اطعندا و اطاعش من ایت چون ایت
چشم خود را دیدم بر خوبی بیکر و دیگر کی و کوئیم زیارا که بینه ایان ایت فضیل کشند او کشند او بیهی ایش و پیام بیهی
محترم در روضه مکرم من او رد و او ایمان ند هند و همچو و صفت مراد و خواهی نداشند و شرم ایح من نمایند و کار و ایضا
او شنک که ند پیشین دنخواب او داده بیکر و سر او و بیکر سه نمود کدام و او را ایمن نهاد که از دار بیهی من ربط نمایند و ایضا
 بشاریت دهیم که جفا کاران این ایت نژادهند خواهند کرد و بیعادت شهادت خواهی و سید پیشان جگر کوشه من با چشم کریا

درینهای کیفیت شهای تهریت

۶
تهریت

و دل بر بان انقدر مطهیرین مقادیر غایب و بزمین گردید و محنت و صناديق نهاده عبا از درجندهن هزار بدینجنت از امت هن
بنخ بر روی او و بگشند و کروه از مسلمانان او را پاری کنند و شهیدان امت باشند در دروغ فیضان او را انکوفه در میان گردند
میرزا وان کشید چون ان نور دیده من اذاب دوافندان روز به اهان بنخ بر گالوی مبارکش کذارند او و دایم طریق کو سفندس کرند
حضرت سید عالم آپرا فرمود و اوه شرمه از دل بر در بر گشید فارغ زار بگوئی خوش از حاضران برامد و سیدان خوش و زاری لبند
شدان کاه حضرت سید عالم آپرا خواست رُتیتو اسما کرد که بارخدا بامشیکم از اینها این کروه سفکار باهله بین هر
دیگر طاهر مراجعت فرمود اینها بیند معتبر از حضرت امیر المؤمنین روابط کرد و اث کان حضرت فرمود که روزی من و ناطمه
و حسن و حسین در خدمت حضرت رسول آن ششم بودم ناکام نظر کرد که گوئی کرد که شاهزاده با رسول الله فرمود
که میکنم برای اینه نسبت بیونواهند کرد بعده از من کنتم آن پیش با رسول الله فرمود که برسی خواهند زد و
طبایعه که بر روی قابله خواهند زد و طغی که برداش کن خواهند زد و دایم هر شهید خواهند کرد و از کشتن جستین بزرگتر
چون اهلیت رسالت این خیز را شنیدند همه کویان شدند، پس من کنتم با رسول الله بنا فربده است ما را پرورد کار مامکراز ببر
بل احضرت فرمود با علی شاد بیاش که خالی عهد کرد و اث که بگوئی که دوست همیار دنیا مکرم مؤمن و دشمن همیار دنیا مکرم منافق
این شهر را شوب از جابر را پیش کرد که حضرت رسالت در دوست وفات بحضور امیر المؤمنین کفت که سلام خدا بزیادایی میکرد
دو کل بوسان من و صحبت میکنم نیاز که دور بجانه باع موایع حقیقت و حسین را محترم بداری زد باشد که در کن یو خاب شود
چو محضر رسالت از دین افت جناب امیر المؤمنین فرمود که این بگوئی من بود که این بگوئی من بود که شد چو حضرت ناطمه از دین افت
که این دنیم بود اینها از اتم سلمه و طایبه روابط کردند و من رفع که حضرت رسالت از دین افت ناطمه را طلبید چون فاطمه خان
شد رضا او مائده فشار حضرت رسالت بود فرمود که اینها را که در جنوب این دنیا خواهند داشت و رازی با او گفت که
کویان شد و رازی با او گفت که خندهان شد چون بعد از وفات اینها از او پرستیدند فرمود که در اول میان کفت که جنریل دادر
سالی فریز ایکریم بیرون یکرد و در این سال دوستی به حضرت کریم مسلمان کرد و در این سال از دینا مهروم و فرزندان نو
بعد از من مظلوم و ستم رسید خواهند شد این باشی سبک کویان شدم پس فرمود که نوازل که خواهی بود که میخواهی بخواه
بین بابن سبیل خندهان شدم بر را پیش دیگر فرمود که اینها نیزی که ستد زنان خالیان بنا خواهی بین سبک خندهان شدم
ابصرا و را پیش کرد که چو نسبتاً بین اینها بعام بقا و حل نمود حضرت سید نسا پیشنه عینکن و مخروف بود عصا در دنیا
سرمیست و چشم مبارکش ضعیف و چخف وارکان غریزه دنیم شکسته بود پیشنه اش از دیدهای خوش بین خارجی بود و باد
شونخه و جکرا فروخته میشون ساعت با این غریزه برا و طارمه شد با حسن و نسبت میگفت که چیزی پدرش آنکه شما را این ساعت بین
در بزمی گرفت که اینها که از هم خلاف همیان بزیاد دشیشند و همیکذاشت که شایری نویسند راه رفته بیشنه چنین
که بود و شان اینها دیگر هر کسی خواهیم دید که این را در اینکناید و در بین اخوان من دایم دیگر خواهیم دید که شما زید و شرخ
بود از دینانکه پیشنه باشند چنین سکرده باشند معنی و از سلم بن پیغمبر ای و دیگران را پیش کردند اند که سلام و عقبان
کفتند که چون حضرت رسول آن میگفتند که اینها از اصحاب ازوایه بعده علیت این ابطال خواهند بود فرمود که ای کروه دوات و علم و محبت
مزد من حاضر شاربدن از اینها از اینها از اینها از اینها که میگذر که از اینها از اینها از اینها از اینها از اینها
علم و عقوشند که ما دایم کتاب رسولخدا احیای نیست و جو از اصحاب کفتند که اینها از اینها از اینها از اینها از اینها
شریف اینها از دینان را ای دیگران را ای
اطلاع یافته همکنون کردند و اینها ای دیگران را ای
عنی از پیش من بروید و بپیش از این مسلمان ای مسلمان دید و مرا با پرورد کار خود کردند لعنت خدا بر انکروه بدینجنت که که نسبت
رسول خداده داد را امام خود داد با اذکره حفظهاه و قم میفرماید که و مانع طلاق این امویان هوا لادی و حی و نفی

من اکیفیت شهادت خسرو سید علی

۱۴

وتفوت دسته ابران فوم باد که چنین شرم بند بی داد و چنین حال است که بات از اذکار خود برخورد نمایند و اخلاقیه رسول خدا اذ اشتها
امکه خود نعمت پیش از بد که آن الذین بودند اهل دین الله و رسوله لعنهم الله تعالیٰ الدینها و ائمه ایشان و ائمه ایشان و کوکه
اذ بیش و اذ برسول خدا امیرها نمایند خیلی ایشان از افراد درین ایشان ایشان لعنت کرده و خدا بهم و نکال هم از بیش ایشان
چون دفع مطهر حضرت سید عالم و صاحب ایشان نمود حضرت امیر المؤمنین با جبریل میں میغناشی صفت سید المرسلین
بیش و نکفین و نسبیل ایشان ایشان نمودند هم وابو بکر و جعفر ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
بودند که بعد از وفات ایشان بزرگوار حضرت امیر المؤمنین ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
میان کذا شاهد شفیقیه بتوانی عدد داشت و رام خلافت سخن ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
امرا خلافت ظاهری با ابو بکر فردی ایشان
و ایشان
و ایشان
از دفن سر و دانشمند ایشان
دایخوی بروز ایشان
برایشان ایشان
بیش ایشان
نمیمودند چون ایشان
شانه براشان ایشان
ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
ترن پلک رسیده که مردم ایشان
المؤمنین بجزء طاهر مراجعت فرمود چون ایشان
که جمع مهاجر و انصار و بغیر ایشان
با ابو بکر کفت که پیر ایشان
زیرا که ایشان
فرستاد و او را بیعت خود خواند ایشان
ثا ایشان
دران غریب چند بیهوده ایشان
ختمنا کرد بد و بجزء طاهر مراجعت نمود و فرمود که ایشان
باد دیگر بخند من امیر المؤمنین فرستاد که ایشان
افرازیش جمع مهاجر و انصار ایشان
دران غریب چند بیهوده ایشان
خود با وکفت که بیش ایشان
رسول خدا هنوز دیگر مکن
شاد ایشان
سلام ایشان
بنوازد و داخل هشت سازد و دشمنان خود را بخواری دو ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

سیاست اسلام
سیاست اسلام

من ایشان

من این کیفیت نهادی حصر سیل است

سبدام که از ائمّه امریا مستفهم نمیشود و مکار ناسن مردم و سردار آنها درم بازابویک برای صلح او را سوکند داد که بین بازتر
که پیا ابویک را میطلبید با خضرت اجابت نهود و فرمود که من شغول و صلبیهای حضرت رسول حسن اند و ملعور و سیادانند
که حضرت امیر با خبر از بیان را بقول نهاید تعلو فیض نام را که از اذکره محبو و در شفاوت عدل املعوب بود و برشته
رو و بد دشی خود را میان ایشان میتو ز بود با خالدین ولیلد پلید و جمیع بکار آمد بینان اتفاقم بد رخانه امبلیت دللت
و هجره عصمه طهارت فرستادند و گفتند که حضرت امیر نهایت را از خانه بیرون اورد و همچنان و بین ما از ادبیت بکار گذاشت
بساخت هر چیز و سعادت و چشم رفعت و جلال خانه امبلیت رسالت و سبد نهجرات نکردند که به حضرت با خانه دلایل
اذن دخول طلب کردند این بخانه ایشان را اجازت نهیود و بگوانلوق بازگشتن و گفتند ناطر حضرت میند هدکه بروی دلخواه
شوم مادیجوات این نیست که به حضرت دخانه رسول « داخل شوم پر صراحت برایشان زد که شما طباجاز است و کاری نیست
برخون که باشد اکن حضرت دخانه بیرون او را بد و دانه بیمه عربی ایشان بود و بپرسی اغافی کردند و فرماد در دخانه
اهل بیت رسالت بلند کردند و بپیا این ایجاد بودند همراهی نخن برد و زد و فرماد که ای دیبا ابو ظالب در رأیکنا این بیش
بیش بخاطر با مردم این بیرون و مفترفوان ایشان نمیشدن انکه حضرت ناطه بیش ایشان را بگردیده بعقب در اهلاز در دالم عصمه
برسریش بود و جسم شریش بپیا نیف کردند و بود دیگر مصیبیت حضرت رسالت فرمود این عذر نماجه بخواهی مارا بعین
خود نمیکنند و هم رکفت در رأیکنا والآن شد دخانه شما می خذام و شمار امیسوز رام حضرت فاطمه فرمود این هزار خدا این هیچی
بخواهی خانه من بپی خضرت دلائی این خانه اهل بیت رسالت و بین احیام غروب و جلال ایشان از این جم مخترم شرم دارا بین جور و شرم
دوامد این بخون بپیا و آن دخون خدا و دخون اذان بخنان پیش بروان نکرد و هنوز طلبیند دخانه امبلیت رسالت از ایشان
و در رآکشود حضرت سیده القاسم را بد برآورد که با اینها پار رسول الله و مانع شدانه علوون را از داخل شدن با ایشان بیچاره
منع نشد و سرغلایف شمشیر و ابر سکون علیه ز دانه علوه باز فرماد برآورد و این بخون ایشانه ملیند کرد و بودست مبارکش ز دجیان
فاظی فرماد که با اینها حال اهل بیت خود را بین پیش حضرت امیر المؤمنین بخواست هم را بلند کرد و بزین زد بخون کوش
و این بخون کرد خواست که او را قتل رسانند پس بخاطر او و دو صیخت دشوند لذکه باش حضرت کفت که با علن و دن باشد که جفا
کا و ایشان امت با خود فدر و مکر فانه و بعثت شوابیکشند و بعد من و فانکشند شرابیکشند و نهاد رسالت جواز اش فیا بکار نه
نو از من بخواه هر فرنی از موافق چنانچه فرم موسی حل نهیان امروز شرابیکشند و بعیادن کو ساله سامری پر لخشد ام ایشان
نهز نهشانه بکار نه و بکو ساله سامری این من ابوبکر بیعت نمایند حضرت امیر المؤمنین کفت که بخواست نویامن چنین گشید من
با ایشان چه معامله نمایم حضرت فرمود که اگر پار و بیان پیچاده کن نانزی من ای و خون از شمشیر بخوبی زده پیش حضرت بعین ضایع
حضرت رسالت رساله ایشان بخون که این روز ایشان را میگردند صهیان حبیب مسوکت داد میکنم بین این خدا و بند کاره داشته است خیر ای
به پیش که اگر و صیخت حضرت رسالت می امامانع هنبو ملینه میهانش که بپی خضرت ایشان دخانه همینواله شد پیش همکو بکجده ای
از ابوبکر و سایر منافقان بادر طلب کرد فوج نوج ایشان منافقان بیاری این بخون ایشانه ای خضر و بخوند خالدین
ولیلد شمشیر کشید و بیش امیر المؤمنین حمله کرد حضرت پار و جله کرد خواست که او را قتل رسانند و یکی ای خضر را ای علو حضرت لشان
نم فادند ناد رساله ایشان بخون داد و همداد و همداد و بیاری ایشان بیاری حضر امیر المؤمنین بخواستند نزد بکشند
که فتنه عظیم بپیشود پیش حضرت امیر المؤمنین ایشان را منع کرد و فرمود که مرای ایشان بکار بده خدا مراما میور نکرد ایشان کد دلاین
و نفت با ایشان بخواه کنم پیش ایکافلک و پیمانه رکون ایشان رسانان دلخشنده و بکو سمجده کشیدند چون بدرخانه رسالتند
حضرت طریق مانع شد پیش فند بروان پیش دیگر همراه ایشان بیاری ای خاطه زد که شک ددم کرد باز ای خضر و سی ای امیر المؤمنین بیهند
ن ایشان در رأیکم ای خضرت فشرند دند دند ها و چلک ای خضرت ذا کشند فرزندی که در شک داشت که حضرت رسالت داشت
نام کرد و بیور شهید کردند رسالت داشت حضرت ناطه بیان خضرت ای دینار فرم و اینون بکو میخون بیشنه بیا صند و بیش کم خیز
ای خضرت ذذ و فرزند داد و شک شهید کرد پیش ای خضر را بمحبی کشیدند ایشان جفا کاران ای بیه او میر فشد و همچنان و دایاری ه
میکردند سلام و ابوز داد و مقداد و همداد و بیاری ای خضرت ذذ و میکشند چه ذذ و خیاند کرد بد با خضرت رسول و کنها

در رهایان عصیب خلافت بیوں بکر لعین

۱۷

یہ بیکھشت شہادت حصر میں شدیا اگر

نیاکنگ شهادت حضرت شهلا است

درینا که قدر تیزی و شدیدی حصر نمی‌شود است

1

دستیاری کیفیت شہری خصوصیات است

13

وَرَبِّ افْظُلِ الْخَصَرِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ كَفَى

دہنیا کی پست فاطمہ انتہا صحراء خوش

1

وَمِنْهَا نَظَرًا لِنَفْسِهِ فَلَمْ يَرَهُ خَلْقَهُ إِلَّا بِوَيْدٍ

四

نوریان، مایخ و لار، المختار

که از فرزندان فاتحون راهبین دنب بزرگوار را شنید و بجهت خود و سپاس نیکم خداوند
که مثل مراعین عطا فرمود و موانع دینی برداشته شد و سران خود را پر کفت بشارعه بنا دنوا که ختم سفر در باب فتو
باشیو لام کرد و اسما ابوطالب که از داشت مثمر کفت فرزندی از صلب نوبه و خواهد مذکور در خدا و پیشوای
منهجان و متوسط پروردگار غایلیان باشد چون آن فرزند داده بای سلام مولای ابرسان و بکو با که مثمر نراسلام میرساند
کوامی بند هدیه عده بیشتر خلا و آنکه او داشت میث و شهادت میهد هد که تقدیمه و رسول علاست و نو و حی و نو و مخدان امی
شود پیغمبر و نبویام میشود و مصطفی چون ابوطالبین دشنه از شنید فطره شاش از دیده بار بد که از مولود چشم نام دارد گفت
نام او همیش است که حفظ که حفظ کفت فرزند بزرگ من ظاهر نیشود مکریوهان و دلیل واضحی که شاهده تمام مثمر گفت چه چشم خواهی که رایی تو
در این وقت سوال کم که خونه بزرگی نرا اعطای کند زبانی که من صنادق در کفت از دنیا وقت طغایی زهیش بخواهم حاضری
پس راهب مشغول دعا شد هنوز دهای از عام فشده بود که طبق نزد ایشان خاصه بود که در این رطب و آنکو روانا و بیش بیش بود ای
طالب ای ایاد را بزدشت شاد و خدان برخواست بجز خود و راجعت نمود ای ایان
افزیده در همان ساعت ناگاظیه بیش از میاد مفادیت نمود بعلی قربانی طالب خاطه شد چون آن نظره میادی در دریم فاطمه قتل را گرفت
از همان ساعت نیز میگفت امدو چند روز میلوز بدقیقی زایران بیت فرع عظیم حاصل شد که بخیزید که بیها خوش
بینم برس کو ما بوقبیس ای ایشان سوال کنیم شایدین زلزله ای ایان کرد چون بتهادار کو ای ایان بفیس بالا بودند زلزله شدید
ژریده شکنی از کوه در کوه بید و از جزای کوه ای ایشید و بیها بید و داقنادند چون ایان عالت ای ایان شاهده کردند پیغمبر که بند
کفت که ایان بلا میث که مدار ماقی ای ایان میگن نیز در این حال چنین شایانی طالب بکوه برآمد ای ایان خالک بروانی میگرد پس کفت ایان
الناس بد ای ایشک حفظ دادن بیت خادم شریه بدارد هاست و خلو مبارکی فریده است که ای ایک ای
نمایند و شهادت باما مثا و ندھنید ایان زلزله مرکز ای ایان ای ایان نکرد و بیک خانه در هامه ای ایان شانانند هنریش کفت ای ای ای ای ای ای
اینچه بضریح ای ایشکویم و اطاعت میانه ایان پیابوطالب بکوه در آمد و دست بگواشان بلند کرد و کفت الهی شیده استلک بالهندیه
والعلویه العالیه وبالناظمیه ای
ملت میگرد که پسندیده است و طریقیه علیک نیزند مرتبه است و طریقیه فاطمه که در چشم و نو و ایش که ای
و در حسن پس خضرت فرمود که بخی ایش که داشتا را شکافش و کیا همدا ای ایان بیرون ای
جیع هر ایان کلمات را نوشتند و در جایی که هر شد که ایان دارند میگفتند ایان کلمات خلا و ادعا میگردند دخایی پیان نیست
میشد و حقيقة میان ایان کلمات داشتند چون و لاده حضرت ایان موتیش شد و شیخ خلیم در ایان پسندید و نو و ایان
مضلع کرد بده پیش ایش
بیرون ای
او پرسیدند که ایان چه ای
دوست ای
ویاری دهنده دین خداوند غایلیان داشت و بر ایان شیطانی و بیگم اور زنده منافقان و زنیش عبادت کند کاند و وصیع پیغمبر
پیشوای هدایت و بیگم فلک و غشت و کلیند علم و مکنست و همانکنسته شرک و شیره هاشابوطالب پوسنیان کلمات
والغاظه ای
وفات یافته بود در کوه لکام پیش ایان باجا بر ایان حدیث را از پیش ایان ای ایان ای
که مثمر و صفت کویه بود برای ابوطالب خادم برادر کوه لکام و کفت بود که ای
پاافت چون ابوطالب بیک ای
شیار بک سپید زد ای
غادر پیان شدند و ابوطالب نزد نویل نیز ای
غادر پیان شدند و ابوطالب نزد نویل نیز ای ای

منیا ناریخ کلا بیل عالی انجمن شنیک

4

ذنده کردند و بخواست و دست بورج خود را مالیه داشتند لاشن اشان له و آن شیره بدهه و رسوله و آن فله
و آن الله و الامام بعد بحق افته پیر ابو طالب کفت دشادت با در زاره علی زمین امد سرمه کفت چه علامت ظاهر شد در شیوه کافی بوجو
همدان ابو طالب کفت چون ثلثا ز شب کردند فاطمه را در دزدایه داشتند که میگفتند با او که جهه میگشود نهانی طبیعت زمان کفت اضطرابی
در خود مشاهده ننمایم پس برای خوانند اسماعظم الله عزیز که در آن بخت از همه در داشتند اما که اضطراب داشتند که دید باز
کفم که من بودم و چه عیاذ زنان داشتم در که نزد دایمن امرها و انت نهانند در این شب کفت اینه همذانی بکنای ابو طالب پس بجهه خویش
از کنار خانه صدای های را شنیدم که کفت ماشای ابو طالب که دشنهای اولد بکاهان بین مطهر و نپرسندن کاوه دیده که تجا
زن پیدا شدند و جامیها مانند حزب سفید پوشیدند بودند و بتو ایشان از بیوی مشد نیکو نزد بود چون داخل شدند کفتند ایشان
علیکم ای زنی که دوست خدیلی بین فاطمه ایشان را جواب کفت در پیش و گواو نشند و غالبه دانی برون اور دند از نفره و اور دایار
و دلدادی کردند تا حضرت امیر المؤمنین پیش از ایشان زنان داشت دارای روح ناکاوه دیده که بجهه ایشان رفته است و مانند خوشید
نایان نودی از اوضاع ایشان را شنیدند که ایشان زنان داشت دارای ذمین در بورگفت بدیمان خود کذا کشت چون نظر ان
حضرت بروزگار ایشان را فصلی بین فصیح بلیغ کفت ایشان علیکم ایاد را در داد را در جواب کفت علیکم ایشان ای حضرت کفت که
جنواری ذپدر من ای زن کفت که در بقیه های خفته های خفته های سکاره دو تبریز حیال ای شمع من ایشان چون این نظر و ایشان دیدند کم
ای فرزند کرامی کو من پدر بیوی من هم کفت ای بوز پدر من دوق مرد و ای صلب ایم دایمن مادر من خواجه ایشان
بخری را شنیدم ای شرم خسته خود را بود ای خود پیشانندم و دزداری خانه خود بیش زدن دیگر بزرد بیان و امده فخر
غالبه داد داشت و علی را کوفت چون نظر ای خضرت بروی فنا و کفت ایشان علیکم ای خواهر من ای زن کفت و علیکم
ایشان ای بادر من پسر حضرت فرمود که ای قم من پیشتر ای کفت عالی و نیک و تو ایشان مهربانی داشتند داشتند
ای خواهر کیست و ایمن هم کیست حضرت فرمود که این هریم دختر هم ایست و غم من علیه ای بده ایشان ای زن بجهه خوش ایشان ظرفی ای
برون ای داد داشت طبیعت را بیان بیوی خوش بطب کردند ایشان زنی دیگر ای دارکوفت و ای داد دیگر ای دارکوفت بود پیشید ایو
طالب کفت که دایمن حال کفت که ایکارا داد دایمن وقت خشنده میگردیم براو ایشان تریکه دیگر ای که سنت عزیز در ایونت چنین یعنی
که فرزندان خود را خشنده میگردند ایشان ای زن کفت ای ابو طالب ای فرزند ظاهر و معلمی کفت و نیچه داد کوئی هنر را در دین ای مکر
بزدست هر که که خدا و رسول و نلانکه و ایشانها و زمینهای دکوه های او در دیگر ایها او را دشمن نهادند و لعنت شکنند و ایشان چنین شنای
اوست ابو طالب کفت ای خشنده کیست ایشان کفتند که او این بجهه موادیست که او داد کوفه شد بخواهد کرد بعد سی سال ای زن نات
ابو طالب کفت در ایصال حضیرت در شالت نیخانه دارای داد و آن حضرت ای زدستان زنان مطهیر کوفت دشای داد و مدت خود کوفت
و سخنان بیش ای با و کفت علی نیراسلار پیش ایشان حضرت کفت دیشان زنان غایب شدند و من ایشان را ندیدم دنما طنز خود
که کاشان دوزن دیگر را میشناسیم دایمن حال امیر المؤمنین بالحالم رتب ای عالمیه کفت ای پدر من زن ای ای خواه ماد دن عالمیان
بود و زن دو قم دختر هم ای بود و آن زنی که مراد رجاءه بچیزی ایه زن فریون بود و آن زنی که ملحوظ بکردند ایشان
موسی بن هریم بیوی پس کفت برو داده و فسیحی کیم و ای داد بکار داده بکار داده و شنید که او باز کوئی داده
غاداست و خیر ای مار دانه زین کفت دیش من بغير موده ای زن داده و ای داده
رسول فارغ شد بحالی طفوی بیش خود بکفت و ساکن کردند بیش ایشان دیش ایشان دیش ایشان خود بمعنی
و دو بقیه خواهند داد کفت جامهه مرای و و همین بیو شامند چون جامهه را بروزگار ایشان دیشی با ته دخالت کرد و بحالی خود بدر
کشت سه روز داشتند ایشان هر چند با ایشان کفت جواب دیشندم دیشان مار عابر برون ای ایشان ای مدند کفتند ایشان علیکم
با ای ابو طالب چون جواب سلام ایشان کفت کفتند برو دلخوش بولن مند که نوازه هم کشند ای زن ای داده و ای زن ای زن ای زن
با ایشان که کب شنید شما کفتند ناعمل شایسته ای ایم حقیقت ما داشتند که عمل ای خلو کرده نه ای ایشان ای زن ای زن ای زن
میگاهند چون در دنیا میگاهند زنی شود بکی از مادر بیش دیگار دیگری دیغیا و خواهیم بود در ایمانی و خواهیم کرد بیوی

بیش پر اف دلایل بتوسل کرد برگشت خاک است که حضرت رسالت نبی خبر را فلک کرد کفرم آنها کبر مرد میگویند ابتو طالب کافر
مرد حضرت فرید که اینجا برپا ورد کار بپیغیب دانامرا نیست در شب محلی من چون بزیر هر شر و سیل درانجها جنایت نور دینم کفرم
امی این نورها حاچیت پیش نداز از جایب حفظ عالی رتبه داد که با محمد پیغمبر اعلی المطلب است و دیگری ابتو طالب و دیگری پدر و نو عبد الله
دیگری برادر تو طالب کفرم خدابا ایشان را این درجه بجهه چشم را فنده اند حقیقت فرمود با اینکه اینها خود را پنهان داشتند از
نوم خود رفته کردند و برآزاده ایشان ضرب کردند ما از دینار حل نمودند همچو لف کوچل میتوانند بود که اینجا
درینهان کعبه واقع شده باشد نا اینکه با احادیث دیگر خالق فنده داشتند و آنکه واشنده بود که حرارت این باعضا
نمیخواهد درسیله مکرر بودند این میهم شاید هر دوan باشد که جلوی خود را با خیار خود و دوسنیان او باشد با دخواهند درسیله
مکرر در فرض خوز برا که ان جریعنی ای دیگر و اخود حضرت باعث شد و از پرای خدالخود را ده گوش ایها می ورد مخملش که در
آن جو احات دیگر ایمان حضرت نویسنده باشد این اضطرار کر طالب برادران حضرت درین حدیث غریب است و مختلط است که برادر حضرت
امیر مرا دنیا شد چون در بعضی لغتیار وارد شده است که او مسلمان از دینار فتح و در بعضی از کتب سیاحت او حجت بن بطاطا طالب نمکند
ایشان را بر پر و پیشنه طوسی و علامه حلی رجیه اللہ علیہم رضیا ایشان بسند تکمیلی اراز حضرت امام جعفر صادق و هر زید بن
و عباس و مایل روابط کرد که در ذی عیاض ایشان بسند تکمیلی اراز حضرت امام جعفر صادق و هر زید بن
عبدان غری در مقابله خانه کعبه نشسته بودند ناکاه فاطمه بائی شد پیغمبر در امد و مجحضر را میتوانند نه ما همه حامل
واور دار در دزایشدن گرفته بودند در برابر خانه کعبه ایشان نظرهای ایشان کرد که فک پر و دکار اهان ایشان او رددام بیو
هر پیغمبر رسول که فرشاده و پیر کنایه که نازل کرد ایند و نصیحت کرده ام بکفنهای جده خواهی همچنین که خانه کعبه نباکند
اوست پنچ سوال میکنم از نوچنگی این خانه و بحق اینکه این خانه را بنا کرد و ایشان بسند پیغمبر که در شک منش با من خود
میکویم و پیغمبر کفنه خود مونش کو دیده است بین دارم که او پیکی از ایاث جلال و عظمت که ایشان کرد ایشان بمن و لاده
سر ایشان و هر زید بن غلب کفند که چون فاطمه ایشان دعا فاعل شد دیدم که در بوار عقب خانه کعبه شکافته شد فاطمه ایشان خانه
داخل شد از دیدهای ایشان شد باز دیوار درست شد باذن خدا چون خواستم که رخانه را بکشانم که کشند ایشان که سوی کردم در
کنوده نشده ایشان که امیر بیان از جهان خدای فاطمه سه روز دلاند رون کعبه مانند همان که در کوهها و بازارها این فتشه را نفل میگردند
و زنان در خانها این حکایت را بدانند که نکردند هیچ کسی ایشان را در چهارم شدای جما پنکه کشوده شدای فاطمه
اسد پیش و قن مدار سلاطین ایشان بسند بطاطا طالب را در دست خود داشت که ایشان بکوفه مردم بسند سیکه خدای هر کنیده میگردند
خلو خود و شخصیل نادم ایشان بسند که پیش از من بودند زیر که حضیره بکشید ایشان خدمت مزاحم را و ایشان دست کرد حفظ عالی
ایشان در موضوع کعبه ایشان خون قدم را بخواهی ایشان را بخواهی ایشان خواستم و مردم دخواهی ایشان را ایشان
بوکشید و لاده حضرت چنی دایرا و ایشان کرد ایند و در بیان دیگر خشک را بخواهی دند و لطف نازه ایشان را ایشان داشت
فرود بحق حفظ عالی هر ایشان را کرد و بر هر دو ذیه ایشان داد و بجمع زنان عالم ایشان که پیش از من کشند ایشان که من فرزند
اور دادم درینهان خانه بکشیده او و سه روز دلاند خانه همچشم ماندم و از میوه ها و طعامهای طیش نشانی کردند که خواستم
که چون ایشان در هنکارهای فرزند بکشیده من برویم و دسته ایشان بود همان فیض کیانی ایشان را نزد ندیز رکوار داشت
نام کن بسند که من خداوند اهلی داد و ایشان را ایشان داد و ایشان را ایشان داد و بحقیقت و صفات و جلال خود و بحقیقت کامل ایشان خود با و بحقیقت دنام
او را ایشان مفکر من خود ایشان نموده ایشان داد و ایشان را ایشان داد و باید بحقیقت و صفات و جلال خود را با و بحقیقت دنام و ایشان
برخواهیم پنهان خود مطلع کرد و ایشان همچشم من میشود شده است و او اوقل کشید که ایشان خواهد کفت بر رفع خانه من و
بتهار خواهد شد و ایشان را ایشان که بزیر خواهد داشت و مرا بعظمت و مجد و بزرگواری و بیکانی کی ایشان خواهد کرد و ایشان
امام و پیشوای بعد از حبیب من و پیغمبر من و بکشیده من از جمیع خانواده ایشان میگردند که در رسول نسبت داد و عقوب خواهند بود پنچ خوش ایشان
که ایشان داد و بارف کند و دای بر جمال کشی که فرمان او ببرد و باری و نکند و ایشان بسند و نهاده چون ابتو طالب فرزند
بزیر کوار خود را دید شاد شد حضرت ایشان میگردند ایشان علیک ایشان و درجه ایشان و برقانه ایشان او دا